



به بهانه‌ی مرگ نلسن ماندلا

چرا ماندلا در افغانستان محبوب شده؟

محبوب شده؟

که — بهرام آمو نیایی

مرگ نلسن ماندلا، رهبر فقید افریقای جنوبی، در جامعه‌ی روشنفکری و رسانه‌های افغانستان پوشش قابل ملاحظه‌ی داشت و بسته‌شدن پرونده‌ی زندگی او، بسیاری از پرونده‌ها را بازگشایی کرد: پرونده‌ی عدالت و صلح، پرونده‌ی مبارزه علیه تبعیض و پرونده‌ی مقاومت منفعلی.

افغانستان چند دهه است که خشونت، تبعیض و بی‌عدالتی را تجربه میکند. تاریخ ما از کشتارهای پولیگونی حزب دموکراتیک خلق گرفته تا کشتارهای تنظیم‌های جهادی و قتل عام‌های طالبان را در برگه‌ایش دارد؛ اما تا کنون تامین عدالت حتا به سبک ماندلایی آن (غرامت پرداختن به بازماندگان قربانیان، تهیه‌ی هزینه‌ی زندگی و تحصیل بازماندگان و ...) هم صورت نگرفته و جنایت‌کاران و ناقضان حقوق بشر همچنان بر توسن قدرت سوار اند و بعضی‌ها ایشان کشتارهای هولناک گذشته را بخشی از پروژهای جهاد و مقاومتی...

صفحه‌ی ۶



۲۰ قوس ۱۳۹۲ هجری خورشیدی، ۱۰ دسامبر ۲۰۱۳ میلادی

شماره‌ی نهم

بی‌اعتمادی ملی به پول افغانی

یکی از شاخصه‌های دولت با ثبات، اعتماد و باورمندی شهروندان آن کشور به پول ملی شان است. شاید در جهان امروز هیچ شهروندی مانند انسان افغانستان نسبت به آینده‌ی زندگی اش و بویژه دارایی نقدی افغانی اش در دلهره و تشویش نباشد. با تاسف این دغدغه و اضطراب بعد از تاخیر در امضای پیمان امنیتی با ایالات متحده‌ی امریکا به یک بیماری همه‌گیر مبدل شده است. این بیماری در همان فردای به چالش رفتن قرارداد امنیتی از همه بیشتر به بازار اقتصاد کشور سرایت کرد و از همه اولتر دامن پول افغانی را گرفت. در آغاز سال جاری، یک دالر امریکایی به پنجا و یک افغانی تبادل می‌گردید. در جریان ۷ ماه بعدی این تبادل به $1\$ = 57$ افغانی جا بدل کرد. اما این دغدغه بعد از ۳ قوس که امضای پیمان امنیتی با وتوی رئیس‌جمهور مواجه گردید، یکبار سیر نزولی یافته و به حدود $1\$ = 60$ افغانی نزول کرد. اگر پیش از این در هر ماه یک افغانی نزول وجود داشت، در ظرف ده روز ۳ افغانی سقوط ارزش افغانی را شاهد بودیم. در گذشته سیر نزولی ارزش پول افغانی، از طریق عرضه‌ی دالر به بازار، توسط بانک مرکزی تا حدودی کنترل می‌گردید. اما به باور صرافان در شهر کابل، دیگر کار از کار گذشته است. بانک مرکزی با وجودیکه در هفته‌ی جاری مانند معمول، ۸۰ میلیون دالر به بازار صرافان سرای شهزاده عرضه نمود، ولی این بار سقوط ارزش پول افغانی همچنان ادامه یافت. و یا در یک محاسبه‌ی دیگر، اگر در ظرف ۷ ماه پول افغانی حدود ۱۱.۷۵ افغانی سقوط داشته و در جریان ده روز اخیر این تفاوت ارزش به ۱۷.۶۴ افغانی رسیده است. سقوط ارزش پول افغانی که از همه بیشتر به قیمت مواد اولیه و مواد سوخت تاثیر انداخته، بویژه طبقات پائین و محروم جامعه را بیشتر متاثر ساخته است. پا به پای سقوط ارزش افغانی در مقابل دالر امریکایی و سایر اسعار خارجی، بالمقابل دغدغه‌ی روانی و نگرانی مردم نسبت به آینده هم سیر صعودی داشته است. بعد از تاخیر در امضای پیمان امنیتی، سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی هم به یقین عزم کوچ دارند. خروج سرمایه‌ی اقتصادی، زمینه‌ی کار برای ...

صفحه‌ی ۷

..... عبدالخالق آزاد

بررسی شتاب زده از جنبش تجددخواهی در افغانستان

(از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹ تا امروز)

بخش چهارم

راهکارها و برنامه‌های نوگرایان



پ: ستم ملی

پيامد دهه‌ی دموکراسی، با وجود کمبودات و محدودیت‌های آن، نهایت عظیم بود. در این دهه، علاوه بر شکل‌گیری اعتقادات و باورهای ایدئولوژیک، باورمندی عمیق سیاسی به موجودیت ستم ملی و احیای هویت‌های قومی نیز به وجود آمد. نگرش ستم ملی مبتنی بر این باور بود که مردم افغانستان علاوه بر اشکال مختلف ستم از سوی قدرت‌های بزرگ، زیر فشار ستمگری دیگری نیز قرار دارند. در مورد چگونگی ستم و ستمگران عمدتاً دو دیدگاه قابل مکتب بود. دیدگاه اولی این ستم را ناشی از ستم یک ملیت، به عنوان ملیت حاکم بر دیگر ملیت‌ها، اقوام و ملیت‌های ملی و مذهبی می‌دانست... صفحه‌ی ۷

گزارش تکان‌دهنده‌ی کمیسیون حقوق بشر:

تجاوز به کودکان در افغانستان ۲۸ درصد افزایش یافته است

دوباره آزاد می‌شوند." تجاوز جنسی به کودکان، تنها موردی نیست که سرنوشت سیاه را برای آنها رقم می‌زند، بلکه در گزارش کمیسیون حقوق بشر از اعتیاد ۳۰۰ هزار کودک و اشتغال ۵۱ درصدی کودکان در افغانستان خبر داده شده است. در این گزارش گفته شده که این تعداد از کودکان به شیوه‌های مختلف مشغول کارهای گوناگون هستند. گزارش می‌افزاید، کارهایی که کودکان انجام می‌دهند، شامل کارهای شاق هم می‌شود. نویسندگان گزارش در مورد دلیل اعتیاد کودکان نوشته‌اند که معتاد بودن یک یا چند تن از اعضای خانواده‌های آنها، زمینه‌ساز رو آوردن به مواد مخدر را برای این کودکان فراهم کرده است. مهاجرت خانواده‌ها به کشورهای همسایه، به ویژه مجلاتی که موانع سختی برای اعتیاد و دسترسی به مواد مخدر وجود ندارد، از دیگر دلایل اعتیاد کودکان در افغانستان عنوان شده است. گزارش تازه‌ی کمیسیون مستقل حقوق بشر براساس مصاحبه با بیش از چهار هزار کودک در ۲۷ ولایت از ۳۴ ولایت افغانستان تهیه شده است.

کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در گزارش سالانه‌ی خود در مورد وضعیت کودکان در کشور، از افزایش ۲۸ درصدی موارد تجاوز جنسی خبر داده است. مقام‌های این کمیسیون همزمان با انتشار این گزارش به خبرنگاران گفتند که "فساد در نهادهای قضایی" از عوامل اصلی افزایش موارد تجاوز جنسی به کودکان است. سیما سمر، رئیس این کمیسیون گفت که فساد در این نهادها باعث شده که عاملان تجاوز به کودکان مطابق قانون مجازات نشوند و این امر به کاهش ترس از مجازات منجر شده است. او افزود که در مواردی عاملان تجاوز جنسی به کودکان به دلیل فساد در نهادهای قضایی "تبرئه" می‌شوند یا به پرونده‌های آنها به درستی رسیدگی نمی‌شود. خانم سمر گفت: "اکثر کسانی که مرتکب تجاوز جنسی می‌شوند، به مناطق تحت تسلط طالبان می‌گریزند. البته مسایلی که باعث عدم تطبیق عدالت در مورد این افراد می‌شود، تنها رفتن آنها به مناطق تحت تسلط طالبان نیست، بلکه فساد در ادارات دولتی افغانستان باعث می‌شود که اینها در صورتی که دستگیر هم شوند، متأسفانه

گپ مردم

چالشهای حقوق بشر؛

مقصر اصلی، حکومت

به تازگی دکتر سیماسمر، رئیس کمیسیون حقوق بشر با اشاره به افزایش نقض حقوق بشر در کشور، نسبت به کاهش اعتبار این کمیسیون در سطح جهانی ابراز نگرانی کرده است. به باور وی، تعیین اعضای جدید کمیسیون حقوق بشر از سوی رئیس جمهور کرزی یکی از دلایل افت اعتبار این کمیسیون است. زیرا برخی از این افراد متهم به نقض حقوق بشر اند و برخی هم، آگاهی حقوق بشری کمی دارند و از تجربه‌ی چندانی در این زمینه برخوردار نیستند.

تعیین اعضای جدید کمیسیون حقوق بشر پیش از این نیز انتقادهایی را در داخل و خارج کشور به دنبال داشت، اما حکومت توجهی به آن نکرد.

کمیسیون حقوق بشر دوازده سال پیش برای نظارت بر رعایت حقوق بشر در کشور ایجاد شد، اما آنچه این کمیسیون در بیش از یک دهه‌ی گذشته همیشه از آن ابراز نگرانی کرده، گراف رو به بالای نقض حقوق بشر در افغانستان بوده است. دولت کابل با آنکه تامین حقوق بشر را یکی از دستاوردهای خود میداند، اما یکی از مهمترین اصل‌های حقوق بشری در کشورهای پس از جنگ را که تامین عدالت انتقالی است، آگاهانه نادیده گرفته و مانع تلاش‌های کمیسیون حقوق بشر در این زمینه شده است. این کار به بسیاری از جنایت‌کاران جرئت داده تا با دست باز همچنان جنایت کنند و ترسی هم از دولت به دل راه ندهند.

یکی از دلایل اصلی افزایش خشونت علیه زنان و انواع نقض حقوق بشر در کشور، سهل‌انگاری دولت در کار رعایت حقوق بشر و به دادگاه کشاندن ناقضان حقوق بشر است؛ سهل‌انگاری بی‌سبب شده تا بخش بزرگی از دولت در اختیار متهمان جنایت جنگی و ناقضان حقوق بشر باشد.

اگر دولت افغانستان کارش را در عرصه‌ی تطبیق عدالت انتقالی به درستی انجام میداد، آنانیکه کارنامه‌های سیاه ضد بشری دارند، امروز بجای اینکه با دیده‌درایی خود را نجات دهنده‌ی افغانستان و قهرمان حقوق بشر جار بزنند، پشت میله‌های زندان بودند. اگر نقض حقوق بشر برای دولت کابل مساله بود، سردهسته‌های جنایت جنگی نمیتوانستند خود را نامزد ریاست جمهوری کنند و با بی‌شرمی تمام از نجات "امت مسلمان" وعده و وعیدهای دروغ تحویل مردم دهند.

با توجه به این فاکت‌ها، میتوان گفت که با گذشت بیش از یک دهه از ایجاد کمیسیون حقوق بشر، روند تامین حقوق بشر در کشور فراز و نشیب‌های زیادی داشته و در بسیاری مواقع این حکومت بوده است که بجای پشتیبانی از کمیسویی که در ساختن‌اش نقش مهمی داشته، بیشتر از دیگران در برابرش ایستاده و مشکل تراشی کرده است. به بیان دیگر، از همه بیشتر این حکومت بوده که استقلال کمیسویی را که گفته میشود مستقل است، زیر پرسش جدی برده است.

حالا با این وضعیت باید چقدر توقع داشت که کمیسیون حقوق بشر بتواند دستاورد چشم‌گیری در زمینه‌ی نهادینه شدن حقوق بشر داشته باشد؟

دولت افغانستان اگر واقعاً به عدالت اجتماعی باور دارد، باید به استقلال این کمیسیون احترام بگذارد و سنگ راه فعالیت‌هایش نشود. با این کار میتوان چشم‌انداز بهتری برای تامین واقعی حقوق بشر در کشور داشت.

کدام آمونیایی

دو جدال، یک پرتگاه

دشنام افغانی از کجا می‌آید؟

وقتی عبدالواحد طاقت، "کارشناس" نمیدانم چه در یک رسانه‌ی دیداری که گپ و گفت‌های زیادی در مورد منابع تمویل و اهداف نشراتی‌اش وجود دارد، غیرپشتونها را "حرامی" و "ناصل" خواند، بسیاری‌ها را برآشفته، اما عده‌یی از قوم‌بازان غیرپشتون زمینه‌ی خوبی برای توجیه دیدگاه‌های خود پیدا کردند و بیشتر از گذشته بر طبل تفرقه‌پراگنی‌های قومی کوبیدند؛ کاری که عده‌یی از پشتونها از جمله برخی رسانه‌داران و کارشناسان بیمار مربوط به این قوم نیز این روزها سخت مشغول آن اند.

رسم و راه معمول اینست که دشنام‌دادن اگر از سوی یک فرد عامی و بی‌سواد باشد، چندان جدی نمی‌گیرند و آنرا به حساب چهل و بی دانشی‌اش می‌گذارند؛ اما هنگامیکه فرد باسواد، تحصیل کرده و با شخصیت این کار را کند، عام و خاص به او نفرین میکنند؛ آنچه که این روزها بر سر جنرال طاقت و یون میگذرد.

دشنام از زبان هر که بیرون بیاید، فرهنگ ویژه‌ی را یدک میکشد و از انگیزه‌ها و عواملی آب می‌خورد که اینجا در افغانستان بیشتر از دو عامل برمی‌خیزد:

تمامیت‌خواهی قبیله‌یی

با آنکه در چند دهه‌ی اخیر در افغانستان مدرنیته‌ی سرمایه‌داری در حال پیشروی بوده و همگام با آن فیودالیته رو به زوال، پذیرش این موضوع نیازی به بحث زیاد ندارد که بگوئیم، افغانستان در کنار سازوکارهای فیودالی، حتا برخی ساختارهای قبیله‌یی را نیز حفظ کرده و به ویژه در مناطق پشتون‌نشین به روشنی دیده میشود. عقل قبیله‌یی نیز با آنکه در این گرودار دچار تحول و تغییرهایی شده، هنوز هم به مقاومت در برابر عقل مدرن ادامه میدهد. عقل قبیله‌یی افغانی به هر اندازه‌یی هم که با خرد مدرن کنار بیاید، نمیتواند کاملاً خود را از عادات‌های گذشته پاک کند. زیرا زیربنای فیودالیته در افغانستان هنوز کاملاً از میان نرفته و این به رونمای فیودالی عمر بیشتری میدهد.

سیاست و فرهنگ قبیله‌یی و فیودالی با تمامیت‌خواهی، شوونیزم و جهل عجین شده و جایی برای آزادی فردی و دموکراسی نیست. عقل قبیله‌یی از آنجا که از دید دانشی ناتوان و معیوب است و پتانسیل رویارویی با خرد مدرن را ندارد، برای نگهداری از خودش چاره‌یی جز زورگویی و خشونت نمی‌بیند. خشونت، زورگویی و دشنام، ابزاری است که عقل قبیله‌

یی میتواند از خود در برابر خرد مدرن و منطق علمی در کوتاه مدت پاسداری کند. از این نظر، ایدیولوژی قبیله‌یی به دین برتر، عقل برتر، زبان برتر، قوم برتر و قدرت برتر نیاز دارد تا زیردستانش را محکوم به پذیرش کتاب مقدس خودش کند؛ کتابی که مدعی است، تمامی مشکلات حال و آینده‌ی تو را حل میکند و نیازی برای فکر کردن تو نیست.

وقتی افرادی از جنس جنرال طاقت و اسماعیل یون می‌بینند که دوران استبداد هار و تمامیت‌خواهی عبدالرحمانی پایان یافته و قبیله‌سالاری نیز در حال جان‌کندن است، چون توان رویارویی با موج غیرقابل برگشت مدرنیته‌ی سرمایه‌داری را که یکی از ویژگی‌های آن تکثرگرایی است، ندارند، سراسیمه و دست و پاچه سر به هر در و دیوار می‌شکنند تا به باور خودشان از زبان و هویت "اصیل" خود در برابر زبان

یون و طاقت فراموش میکنند که دوران اریستوکراسی قبیله‌یی و نجیب‌زادگی گذشته و به باور کارل مارکس، سرمایه‌داری تمام پدیده‌های اصیل، مقدس و دست‌نیافتنی را به مشت جو و ارزن برابر کرده است. بنابر این، اگر یون و طاقت می‌فاهند زبان خودشان را زنده نگه‌دارند، این کار را باید از راه علمی و دانشگاهی و رقابت سالم اکادمیک انجام دهند، نه از راه فشنونت قبیله‌یی. اگر طاقت، یون و سایر دوستانشان واقعاً به این باور اند که زبان و هویت قومی شان "اصیل" و "اهلی" است، نباید از این هراس داشته باشند که با آمدن واژه‌های پارسی دانشگاه، دانشکده، دادستان و غیره بجای واژه‌های پشتوی پوهنتون، پوهنزی و سارنوال، زبان پشتو و منزلت قومی پشتونها از میان میرود.

ها و هویت‌های "حرامی" و "ناهل" دفاع کنند؛ اما آنچه از توان‌شان بر می‌آید دشنام دادن و لجن پراگنی است.

یون و طاقت فراموش میکنند که دوران اریستوکراسی قبیله‌یی و نجیب‌زادگی گذشته و به باور کارل مارکس، سرمایه‌داری تمام پدیده‌های اصیل، مقدس و دست‌نیافتنی را به مشت جو و ارزن برابر کرده است.

بنابر این، اگر یون و طاقت می‌خواهند زبان خودشان را زنده نگه‌دارند، این کار را باید از راه علمی و دانشگاهی و رقابت سالم اکادمیک انجام دهند، نه از راه خشونت قبیله‌یی. اگر طاقت، یون و سایر دوستانشان واقعاً به این باور اند که زبان و هویت قومی شان "اصیل" و "اهلی" است، نباید از این هراس داشته باشند که با آمدن واژه‌های پارسی دانشگاه، دانشکده، دادستان و غیره بجای واژه‌های پشتوی پوهنتون، پوهنزی و سارنوال، زبان پشتو و

دیگران واکنش خشونت‌بار و کوچه‌یی از خود بروز میدهد؛ ناسیونالیزم تنگ‌نظرانه نیز به دلیل نداشتن عقل استدلالی و سرخوردگی‌های ناشی از شکست‌های پی در پی، در رویارویی با شوونیزم پشتون، خشونت‌بار و یک‌جانبه عمل میکند.

درست اینجاست که میتوان به عوامل پایه‌یی جار و جدلهای اخیر قوم‌بازان پشتون و غیرپشتون پی برد؛ جار و جدلهایی که در نهایت آب به آسیاب دشمنان افغانستان می‌ریزد و در نهایت زمینه‌ساز یک بحران دیگر در کشور خواهد شد. یعنی هر دو گروه از قوم‌بازان با آنکه خود را تافته‌ی جدابافته از یکدیگر میدانند، سرانجام در یک پرتگاه سقوط میکنند؛ تشدید نفاق قومی و انحراف اذهان مردم از مشکلات اصلی به مسایل فرعی.

در روزگاری که افغانستانی‌ها از هزاران در و دریاچه گزیده میشوند و فقر، بیکاری، جنایت و فساد، ناله و فغان فرودستان این سرزمین را به آسمانها برده و فریادرسی نیست، عده‌ی قوم‌باز، شوونیزم و کوردل، درد اصلی شان اینست که قوم آنان اصیل است و بهمان قوم پست و ناهل.

اینان که واژه‌های "استاد"، "محقق" و "کارشناس" را نیز یدک میکشند، برای اینکه بیابند روی درد اصلی سرزمین بدروزگار شان مرحم بگذارند و ذهن "کارشناسی" و "استادی" شان را برای درمان بیچارگی‌های فرودستان کشوری که خود را صاحب اصلی آن جار میزنند، به کار گیرند، با راه‌اندازی برنامه‌های رسانه‌یی، تنها کاری که بلد اند بحران آفرینی است. مگر ما کم مشکل داریم که حالا باید جار و جدل اصیل و غیراصیل بودن را هم به آن بی‌افزاییم؟

- "صدای مردم"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند.
- تنها "گپ مردم" بازتاب دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسوولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن میباشد.
- اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

پست الکترونیک صدای مردم: sadaaym@gmail.com

فیس‌بوک صدای مردم: <https://www.facebook.com/sadaaym>

صاحب امتیاز

مرکز مطالعات صلح و توسعه

مدیر مسوول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۷۲۴۰۵۴۳۸

سرمدبیر

بهرام آذری آمونیایی

شماره‌ی تماس: ۰۷۰۰۷۵۷۸۸۲

ایمیل: amoniaee@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

فشرده‌ی سیمینار آسیب‌شناسی قربانیان ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸



این را تطهیر کنیم.

پاسخ دهند که در آگسا و در مدیریت زندان‌ها بوده اند.

آقای بیژن پور آیا قانون مشخصی وجود داشت؟ آیا وکیل مدافع وجود داشت؟

بیژن پور: به عنوان پایباز کسی که روزش و ساعاتش به یادم است. نحوه‌ی کار طوری بود که ۶۰ تا ۷۰ نفر آماده شده کلاس می کردند. به همان جاها می بردند و تیر پایانی را خالی می کردند و بعضاً حتی کسانی را اعلام نمی کردند. از ۴۰ نفر کمتر اعدام نمی کردند. قاعده‌ی ننگین این بود که یک گروه از سربازان که ده گروه را اعدام می کرد، خود نیز اعدام می شد تا ماجرا به بیرون درز نکند.

(...)

جاوید کوهستانی:

"در زمان مجاهدین وقتی به کابل آمدم، برای من گزارش دادند که کسانی اسنادی را از تحقیق می کشند و می سوزانند. گزارش دادند که بخشی از دوسیه‌ها را حریق می کنند. خودم رفتم و اجازه ندادم که بسوزانند. در داخل آرشیف رفتیم. اسناد از قبل ترتیب شده بود. من بخشی از یک اسناد را که یک موتر جیب می شد با خود بیرون کشیدم. این دوسیه‌ها بخشش به دوران محمد داوود خان مربوط بود. دوسیه‌ی وزیر عبدالرحیم زی بود که در زمان قدیم بندی شده بود. همچنان بنام اشرار لغمان و پنجشیر و دوسیه‌های سرخ که مکاتبی که جدول شده بود بین ۵۰۰ تا ۷۰۰ را در بر می گرفت. ۳۳ نفر کسانی که شهید شده بودند.

بخشی از اسناد را به محکمه‌ی هالند فرستادم. بعدها میرویس وردک کتابی به نام جنایات خلق و پرچم چاپ کرد. احتمالاً آن را دوستان دیده اند. بحث دیوان هاگ را بخاطری یادآوری کردم که خواستیم دوسیه باز کنیم و اسناد ارایه کنیم. بخشی از اسناد سازمان آزادی بخش وجود دارد.

بخشی از اسناد هنوز در دسترس ما قرار دارد و دوسیه‌ی بزرگ شهناز تتی به خط و کتابت خودشان نزد ما است و فرصت فراهم نشده است. گاهی در کابل و پشاور تقاضا کرده ام که اگر کار می کنید، اسناد است، اما بنا به دلایلی نتوانستیم که کار اساسی اسناد را شروع کنیم. تقاضای من اینست که چنین جنایاتی صورت گرفته است، بسیار تعمق می‌خواهد. نباید از آن استفاده‌ی ابزاری کنیم. عدالت حق مردم افغانستان است و باید به عدالت برسند."

داکتر داوود علی نجفی، وزیر ترانسپورت و هوانوردی:

"از من تقاضا شده تا تجربه‌ی خود را به عنوان موسس سازمانی که میکانیزمی را ایجاد کند تا اعدام‌های دسته جمعی در آینده تکرار نشود، با شما شریک کنم. من تجربه‌ی خود را میگویم و به نمایندگی از حکومت صحبت نمی کنم. من تجربه‌ی ۱۴ سال کار را در عرصه‌ی حقوق بشر دارم. امیدوارم در آینده هیچ حکومتی جرئت نکند که دست به چنین کشتارهایی بزند. دوستان شاید به یاد داشته باشند، وقتی که ...

تاریخ ما استمرار فاجعه است. آنچه پس از حزب خلق اتفاق افتاد، به مراتب فاجعه‌بارتر و گسترده تر از دوران خلق و پرچم بود. طالبانی که در دوره‌ی کوتاه آمدند چنان وحشت آفریدند که دست مجاهدین و حزب خلق و پرچم را بستند. این سبب شد تا کارگزاران چپ فکر کنند که کارنامه‌های آن‌ها قابل دفاع تر و سبک تر است.

وظیفه‌ی اهل فکر است که فجایع تاریخی را به یاد آورند و زنده نگهدارند.

سوم: آرمانی کردن توحش. ما در جامعه‌ی افغانستان شاهد آرمانی کردن توحش هستیم. به نوعی که به توحش صبغی توحش می دهیم. به ویرانی و به کشتار صبغی آرمانی می دهیم و آنرا به ایده‌آل تبدیل میکنیم. شما نشینده اید که کسی را که کشتار کرده وجدان جامعه مذمت کرده باشد. از تاسیس افغانستان تا کنون شما شاهد نبوده اید که کسانی را به دلیل قتل انسان مذمت کرده باشیم. تاریخ ما تاریخ ستایش جنایت است. پس فکر می کنم برای نسل ما نوبت آن رسیده است که از فراموشی عبور کنیم و از آرمانی کردن توحش عبور کنیم. (...)"

میز گرد:

مهمانان: رحمت الله بیژن پور، کارشناس روابط بین الملل؛ عزیز رویش، نویسنده و جواد سلطانی، روزنامه نگار و جامعه شناس.

سوال اول از بیژن پور: روند محاکمه چگونه بود؟ که ها تصمیم می گرفتند؟

بیژن پور: ساختار حقوقی نظام دموکراتیک خلق به ترتیبی بود که یک مرجعیت موهوم وجود داشت. از صدر وقتی حکمی صادر می شد تا پایان سلسله قابل اجرا بود و کدام مساله‌ی قضایی و نیابتی وجود نداشت.

مردم بی هیچ اقامه‌ی دعوا به نهنگ خشونت سپرده میشدند. اگر گونه‌ی از اعدام‌ها را یادآور شدم، در پشت پولیگون پلچرخ حفر عمیقی ساخته بودند، نهرها را قبر جوشان می انداختند و افراد را دست بسته می انداختند تا قابل شناسایی نباشند. ارگان‌ها و نهله‌های حاکم اتفاقاً همان شورا بود و غیر از رهبران حزب که ترکی، کامل، حفیظ الله و نجیب الله بودند، کسی نبود که محکومیت یا عدم محکومیت را ثابت کند.

استاد رویش آیا چنین چیزی بود؟

رویش: در نظام دموکراتیک خلق اصلاً مرجعی که پاسخگو باشد مشخص نبود. فتوایی داده می شد و هر کسی به نوبت خود فتوا را تکثیر می کرد و خود مفتی و مجری فتوا می شد. این که کسی دادگاه شود، دادگاهی وجود نداشت. شما با یک بلوا و وحشت روبرو بودید.

آقای سلطانی آیا محاکمه‌ی وجود داشت؟ روند محاکمه چگونه بود؟

سلطانی: فکر کنم که این سوالی نیست که ما جواب دهیم. چون ما در آن زمان نبودیم. قاعدتاً کسانی باید

ببینید، هیچ کدام احساس نمی کنند در بی حرمتی به انسان، هیچ کدام احساس مسوولیت نمی کنند و نسبت به هر کس دیگر شجاع تر حرف می زنند. این هم به دلیل رگه‌ی ایقان ایدیولوژیک است.

در نتیجه وقتی ما با چنین آدم‌هایی طرف می شویم، با گسست و انقطاع تاریخ گرفتار می مانیم. تجربه از یک نسل به نسل دیگر انتقال نمی کند.

حالا مجاهدین با بسیار سادگی می توانند تمام کشتارهای شان را نادیده بگیرند. طالبان هم حتی یک بار هم در باره‌ی جنایت‌هایی که کرده اند، درنگ نمی کنند.

هیچ کس نمی داند که در گذشته چی گذشته، ما تا هنوز نتوانسته ایم رابطه‌ی خود را با قدرت تعریف کنیم. بخاطری که هیچ قدرت مدار ما تجربه‌ی خود را با ما شریک نکرده است."

جواد سلطانی، استاد دانشگاه و مدیر مسوول روزنامه‌ی جامعه باز

"اولین واقعیت این است که تاریخ افغانستان تاریخ ظلمت دهشت، مرگ و ویرانی است. برخلاف آن چیزی که گفته شد، توهین به کرامت انسان با قرار گرفتن تانک در برابر ارگ آغاز نشد. اگر کمی رجعت دهید از زمان گورکانی‌ها که در دو طرف دیورند تأمل کنید، گستردگی عمق فاجعه را ملاحظه می کنید.

ما میراث‌دار تاریخ فاجعه و دهشت و جنایت هستیم. مساله‌ی دوم این است که وقتی پای مرگ انسان در میان است، نباید در دام عدد و رقم بود. از ده هزار و صد هزار چون آمار و ارقام نمی تواند گویای فاجعه باشد. این تنها افغانستان نیست که گرفتار فاجعه است. بسیاری جوامع فجایع انسانی را تجربه کرده اند. ما تنها نیستیم که شاهد کشتار دسته جمعی هستیم. جوامع دیگر فاجعه‌ی خونین تر از ما را از سر گذرانده اند، مانند هولوکاست و فاشیسم. اما نوع رویارویی ما با این رویدادها چگونه بوده است. آنچه ما را متفاوت می سازد، نوع برخورد ما است. در حالی که رویارویی دیگران با فاجعه به ظهور خرد نقاد منجر شده، به ظهور نوع آگاهی دیگر که به گذشته تأمل کند و کاری کند که بستر اجتماعی برای بازتولید فاجعه فراهم نشود. ما تاکنون نتوانسته ایم با فاجعه‌ها طوری برخورد کنیم که مسیر فاجعه را ببندد و ما را از تکرار آن بر حذر دارد.

در مواجهه با فاجعه سه نظر می تواند باشد:

یک: جوامع دیگر از طریق یادآوری فاجعه را به سوژه تفکر تبدیل کند. چیزی را که به یاد می آوریم به آن می اندیشیم.

دوم: برای از یادبردن فجایع تاریخی تلاش کنیم. فراموش کردن به معنای پایان سیر تاریخی فاجعه نیست. به معنای در انتظار ماندن فاجعه‌های دیگر است. به معنای در تکرار فاجعه نشستن است.

کسانی که کوشش میکنند فجایع را از یادها ببرند و آنرا خلاف مصالح سیاست و قدرت بدانند، آمادگی می گیرند برای تکرار فاجعه. ما از طریق تفکر می توانیم

نخستین سخنران این سیمینار رحمت الله بیژن پور، آگاه مسایل سیاسی بود. او گفت: "سیاهی و سنگینی سهمناک روزهای پس از کودتای ۷ ثور نه بدان جهت است که یک صد هزار آدم در شش ماه اول نابود شدند، بلکه به‌جاماندن فرهنگ و رواج بد و سنت بدی که از این حاکمیت باقی ماند، مساله‌ی بی‌اعتمادی ارزش‌ها بود. (...)"

آخرین دیداری که با زنده یاد کارمل داشتیم، او بیچارگی خود را با من بیان کرد. در همان زمان پرسیدم، بعد از این که حفیظ الله امین قتل عام کرد، شما چرا ختم بزرگ اعلام نکردید و نگفتید که حفیظ الله امین عامل کشتار است. به من به تلخی گفتند که در زمان شما نیز بهترین‌ها کشته شد. مجید کلکانی، استاد بنده در همان زمان کشته شد.

او گفت: او بدخشانی او را داکتر نجیب الله کشت. در حالی که داستان این بوده که می خواستند با او مذاکره کنند برای تشکیل یک حکومت مشترک. بعداً از آمدن روس‌ها پرسیدم، او گفت که روس‌ها مرا به افغانستان آورد. (...)"

لیستی که ۵۰۰ نفر در آن شامل است، تمام کار نیست. حدود ۸۰ هزار نفر کشته شدند که در شش جدی در وزارت داخله نصب کرده بودند. (...)"

عزیز رویش، نویسنده و تحلیل‌گر سیاسی

"شناسایی مراجع تصمیم‌گیری در نظام‌های ایدیولوژیک سخت نیست، چون یک فرد فتوا را صادر می کند و این فتوا تا پایان عملی می شود. ما نظام خاصی در مورد خلق و پرچم داشتیم که هر دو هر حرف و عمل خود را توجیه می کردند.

سندهایی که باقی مانده بسیار سطحی است. حتی این‌ها تأمل اندکی هم بر تبنانی ایدیولوژیک خود نداشتند. تفکر یکی از عناصر مفقوده بود. کتاب نبی عظیمی را اگر بخوانید حتی یک بار هم نتوانسته تجربه‌های خود را به عنوان یک شعور انتقال دهد.

کتاب ظهور و زوال حزب خلق از دستگیر پنجشیری که در مقاطع مختلف در صحنه بوده هم چنین است. ما مدت‌هایی را باهم بودیم و صحبت می کردیم. فرصت‌هایی می شد که باهم گپ بزیم. من از دستگیر پنجشیری چیزی گیرم نشد که یک آدم عمیق فکری باشد. خاطرات کشتمند سند دیگری است. او هم از بنیان‌گذاران است. شما در سراسر کتاب نمی توانید موردی را پیدا کنید که از نظر فکری شما را کمک کند.

شما ایقان و خود حق بینی را برجسته می بینید. این‌ها یک بار اعتراف نمی کنند که بنیانگذار سنت سیه بی حرمتی به انسان حزب خلق است. وقتی به عنوان یک مجموعه زندگی می کنیم، مسوولیت داریم که بگوییم از روزی که تانک را در دروازه‌ی ارگ نصب کردیم و پارچه‌ی بدن انسان را پراکنده کردیم، یک سنت بدی را نهادینه کردیم. (...)"

در دوران حفیظ الله امین لیستی نشر شد و گفته شد که جنایت ترکی است. در دوران ببرک کارمل گفتند که زندانیان آزاد شدند. به هر حال ترکی هم حکومت کرد و آدم کشت، بدون این که کسی بفهمد که کی کشت.

شما حالا بروید اعضای حزب دموکراتیک خلق را

جواد سلطانی، استاد دانشگاه و مدیر مسوول روزنامه‌ی جامعه باز:

"اولین واقعیت این است که تاریخ افغانستان تاریخ ظلمت دهشت، مرگ و ویرانی است. برخلاف آن چیزی که گفته شد، توهین به کرامت انسان با قرار گرفتن تانک در برابر ارگ آغاز نشد. اگر کمی رجعت دهید از زمان گورکانی‌ها که در دو طرف دیورند تأمل کنید، گستردگی عمق فاجعه را ملاحظه می کنید.

ما میراث‌دار تاریخ فاجعه و دهشت و جنایت هستیم. مساله‌ی دوم این است که وقتی پای مرگ انسان در میان است، نباید در دام عدد و رقم بود. از ده هزار و صد هزار چون آمار و ارقام نمی تواند گویای فاجعه باشد."

۱۱ علی افشاری

رشد اسلام‌گرایان جهادی در سوریه و نزدیکی نسبی ایران و آمریکا

اسلام‌گرایان تلاش کرده‌اند جنبش اعتراضی سوریه را که خواهان دموکراسی در برابر آمریت بود، اسلامی کنند. آنها خواهان حاکمیت قانون شریعت در سوریه هستند، در حالی که این موضوع در اعتراضات سوریه در شروع جایگاهی نداشت. جنبش اعتراضی فرادینی بود و حالت سلبی و ایجابی با مذهب نداشت.

جنبش اعتراضی سوریه مانند عرصه‌ی عمومی گرایش سیکولار دارد. اما این حرف بدان معنا نیست که همه‌ی اپوزیسیون سوریه غیرمذهبی هستند. بخش مهمی از مخالفان سوریه به اسلام‌گرایی معتدل و سازگار با دموکراسی اعتقاد دارند.

مخالفان سوریه به اسلام‌گرایی معتدل و سازگار با دموکراسی اعتقاد دارند.

گروه‌های متعدد مدافع حکومت اسلامی و حاکمیت آمرانه‌ی شریعت با استفاده از خشونت شبکه‌ی بی‌گانه‌ها و یگان‌های متعدد هستند، اما گروه‌های شاخص آنها جبهه‌ی النصره، احرار شام، بریگارد امه، عبدالله عزام، القاعده در عراق و دولت اسلامی عراق و شام هستند. این گروه‌ها با هم مشکلاتی دارند که باعث درگیری نظامی هم شده است. ایمن الظواهری با فرستادن نمایندگانی در تلاش برای ایجاد صلح بین آنها است.

یکی دیگر از دلایل رشد اسلام‌گرایان جهادی کسب درآمد از مبادلات قاچاق و گروه‌گیری است. آنها از گروهان‌گیری خبرنگاران تا مسوولان دولتی، تقاضای مبالغ هنگفتی برای آزادی آنان می‌کنند. به عنوان مثال، یک شاخه‌ی القاعده تحت نام مغرب اسلامی در ماه اکتبر، ۲۷ میلیون دالر در ازای آزادی ۴ گروهان فرانسوی دریافت کرد.

دولت سوریه و اسلام‌گرایان افراطی و جهادی

دولت سوریه به دلیل پشتیبانی لجستیکی و سیاسی از اسلام‌گرایان افراطی در سه دهه‌ی گذشته عملاً زیرساخت‌ها و شبکه‌هایی برای فعالیت گروه‌های اسلام‌گرا

تحولات در سوریه آهنگ جدیدی به خود گرفته و آرایش نیروهای خارجی در حال دگرگونی است. به نحو شگفت‌انگیزی معادلات خارجی در سوریه تغییر یافته و البته دامنه‌ی تغییرات بالا نیست. اما رفتار آمریکا، ترکیه و تا حدودی قطر عوض شده است. دیگر برکناری اسد از قدرت به عنوان پیش شرط تشکیل دولت انتقالی مطرح نیست. در عین حال روسیه با حفظ حمایت از حکومت سوریه، پیام‌هایی صادر می‌کند که اصراری بر کاندیداتوری اسد در انتخابات آینده‌ی ریاست جمهوری سوریه ندارد.

رشد اسلام‌گرایان افراطی باعث شده است که موضع آمریکا و ایران در سوریه به میزان محدود اما محسوسی به هم نزدیک شود. این نزدیکی حالت کاهش تنش و آمادگی برای انجام مصالحه دارد، اما کماکان دیدگاه‌های اساسی دولت‌های آمریکا و ایران در نقطه‌ی مقابل یکدیگر قرار دارند. جمهوری اسلامی می‌کوشد تا جایی که می‌تواند ساختار قدرت کنونی در سوریه حفظ شود. در آن سوی میدان نیز دولت آمریکا تلاش دارد حتی المقدور تغییرات در سوریه به نفع جنبش اعتراضی جلو برود. اما بروز اتفاقاتی باعث شده است تا آنها به سمت کاهش منازعه بروند.

چگونگی سر برآوردن اسلام‌گرایان جهادی و سلفی در سوریه

سیاست حمام خون و کشاندن اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم سوریه به جنگ داخلی توسط بشار اسد و گسترش درگیری‌های فرقه‌یی، راه را برای حضور و فعالیت اسلام‌گرایان جهادی همسو با القاعده باز کرد. این گروه‌ها که در ابتدا کم‌شمار بودند به تدریج با شدت یافتن خشونت‌ها وبا اتکا به مهارت‌های نظامی توانستند رشد کرده و موقعیت قدرتمندی در بین مخالفان مسلح بدست آورند.

سرکوب بی رحمانه‌ی ارتش سوریه و کشتار وسیع باعث شد در ابتدا برخی از مخالفان سوری روی خوشی به عملیات نظامی اسلام‌گرایان در عقب راندن حکومت نشان دهند. جریان اسلام‌گرایی که از گروه‌های کوچک و متعدد تشکیل شده است، در حین مبارزه با حکومت اسد جبهه‌های دیگری نیز گشود.

در حال حاضر حتا بین خود اسلام‌گرایان نیز درگیری‌های خونبار وجود دارد. ولی تعارض بین آنها و ارتش آزاد سوریه و ائتلاف ملی مخالفان سوری به اوج رسیده و شکاف بین آنها در حال حاضر بیشتر از فاصله با حکومت سوریه است. همچنین اسلام‌گرایان افراطی با کرد‌های سوری نیز در حال جنگ هستند.

ویژگی‌های اسلام‌گرایان افراطی سوری

اسلام‌گرایان تلاش کرده‌اند جنبش اعتراضی سوریه را که خواهان دموکراسی در برابر آمریت بود، اسلامی کنند. آنها خواهان حاکمیت قانون شریعت در سوریه هستند، در حالی که این موضوع در اعتراضات سوریه در شروع جایگاهی نداشت. جنبش اعتراضی فرادینی بود و حالت سلبی و ایجابی با مذهب نداشت.

جنبش اعتراضی سوریه مانند عرصه‌ی عمومی گرایش سیکولار دارد. اما این حرف بدان معنا نیست که همه‌ی اپوزیسیون سوریه غیرمذهبی هستند. بخش مهمی از



نیز برای دولت آمریکا در دسرها‌ی زیادی در بر دارد. اما به نظر می‌رسد دولت آمریکا دیگر اصراری در برکناری بشار اسد به عنوان سیاست اصلی در سوریه نداشته باشد؛ اگرچه تاکید نمی‌شود که بشار اسد نباید در دولت انتقالی حضور داشته باشد. اما معلوم نیست که دولت اواما با توجه به افزایش قدرت پیکارجویان وابسته و یا همسو با القاعده از این موضع عقب‌نشینی نکند. در عین حال پذیرش بشار اسد نیز هزینه‌های سنگینی برای دولت اواما دارد و منجر به مساله دار شدن بخش مهمی از مردم سوریه و جنبش اعتراضی از دولت آمریکا می‌شود. در این راستا رایان کراکر، سفیر سابق آمریکا در سوریه، افغانستان و عراق می‌گوید: "دولت آمریکا باید گفتگو با بشار اسد را هر چه زود تر شروع کند و همکاری در مبارزه با تروریسم را آغاز نماید." او توصیه می‌کند که این کار باید به صورت مخفی صورت بگیرد و متذکر می‌شود که بشار اسد هر چقدر بد باشد از اسلام‌گرایان جهادی بدتر نیست. یکی از دغدغه‌های اصلی کشورهای غربی، ورود پیکارجویانی از اروپا به سوریه و پیوستن به جهاد مقدس است. برخی برآورد می‌گویند که تقریباً ۱۲۰۰ اسلام‌گرای جهادی اروپایی در جنگ داخلی سوریه فعال هستند. دولت‌های غربی نگران هستند که این جنگجویان به کشورهای خود برگردند و عملیات تروریستی انجام دهند. ژنرال مارتین دمپسی، رئیس ستاد ارتش آمریکا اظهار داشته است: "من نگران بزرگتر شدن شاخه‌های القاعده چه به لحاظ تعداد اعضا و چه از نظر شدت عملیات هستم." او توصیه می‌کند که آمریکا اسلام‌گرایان جهادی را به سه دسته‌ی بومی، منطقه‌یی و جهانی تقسیم کرده و برای هر کدام شیوه‌ی بازدارنده‌ی مخصوصی را طراحی نماید.

چرایی تنش‌زدایی ایران و آمریکا در سوریه

همانگونه که گفته شد، برخورد با تروریسم به اولویت اصلی آمریکا در سوریه و خاورمیانه بدل شده است. فعالیت‌های سلفی‌های جهادی علیه جمهوری اسلامی و متحد آن حزب‌الله لبنان نیز شدت یافته است. این عوامل، فضای مشترک برای تعامل ایران و آمریکا در سوریه ایجاد می‌کند که تا پیش از این خصم همدیگر بودند. آمریکا در ابتدا فعالیت اسلام‌گرایان در سوریه را خطر جدی نمی‌دانست و آن را قابل مهار و کنترل ارزیابی می‌کرد. اما به مرور ملاحظات امنیتی افزایش یافت و اینک آژیر خط به صدا در آمده است. حکومت ایران نیز از ناحیه‌ی گسترش فعالیت سلفی‌ها در سوریه احساس خطر می‌کند. اگرچه هنوز فاصله‌ی طرفین زیاد است. اما عقب‌نشینی ترکیه راه برای رسیدن به تفاهم را از نامحتمل بودن خارج ساخته است. در حال حاضر، مانع اصلی، نقش احتمالی اسد در دولت انتقالی است. آمریکا خواهان عدم حضور اسد در این مرحله است. اما حکومت ایران خواهان شرکت اسد در انتخابات است. همچنین بشار اسد نیز خود تمایل بالایی دارد تا به حضورش در قدرت ادامه دهد. در این میان نقش کلیدی بر عهده‌ی روسیه است که می‌تواند وضعیت را از حالت بن‌بست بیرون بیاورد. به هر حال، تا کنون آمریکا از موافقت با حضور نماینده‌ی ایران در کنفرانس ژنو ۲ خودداری کرده است؛ اما معلوم نیست که این سیاست تا روزهای نزدیک به نشست مشمول تغییر نشود.

تعارض‌ها بر عملکرد پیکارجویان افراطی نظارت داشت. برخی از منابع مدعی هستند که گروه الفتح‌الاسلام وابسته به سیستم امنیتی سوریه است. بشار اسد از ابتدا جنبش اعتراضی سوریه را که به شکل مسالمت‌آمیز شروع شد، به فعالیت‌های تروریستی متهم کرد. دولت تلاش زیادی در بزرگنمایی گروه‌های همسو با القاعده در اعتراضات به خرج داد. منفعت دولت سوریه در تبدیل خطر تروریسم و پیکارجویان افراطی به عنوان مشکل اصلی سوریه بود. مشکلات متعدد در جنبش اعتراضی سوریه و عملکرد ضعیف و سردرگم دولت‌های غربی کمک کرد تا این استراتژی حکومت سوریه کارساز باشد.

گسترش شبکه‌ی القاعده در خاورمیانه و آفریقا

بهار عربی باعث آشکار شدن فعالیت‌های گروه‌های حامی و همسو با القاعده در کشورهای اسلامی شد. عملاً القاعده توانسته است حوزه‌ی فعالیت و نفوذ خود را گسترش دهد. در حال حاضر یمن فعال‌ترین مرکز اسلام‌گرایان جهادی است. در عین حال شیعیان حوثی با القاعده‌ی یمن درگیر اند. گروه‌های نزدیک به القاعده در جنوب لیبی، مالی، سودان و صحرای سینای مصر نیز فعال هستند. ارتباط آنها با سوریه و عراق و پاکستان یک محور قوی منطقه‌یی ایجاد کرده است. از اینرو شبکه‌ی فوق باعث گسترش تروریسم در منطقه و تبدیل آن به تهدید امنیتی با اولویت بالا برای دولت‌های منطقه و غرب شده است.

برفورد با تروریسم به اولویت اصلی آمریکا در سوریه و خاورمیانه بدل شده است. فعالیت‌های سلفی‌های جهادی علیه جمهوری اسلامی و متحد آن مزب‌الله لبنان نیز شدت یافته است. این عوامل، فضای مشترک برای تعامل ایران و آمریکا در سوریه ایجاد می‌کند که تا پیش از این خصم همدیگر بودند. آمریکا در ابتدا فعالیت اسلام‌گرایان در سوریه را خطر جدی نمی‌دانست و آن را قابل مهار و کنترل ارزیابی می‌کرد. اما به مرور ملاحظات امنیتی افزایش یافت و اینک آژیر خط به صدا در آمده است. حکومت ایران نیز از ناامیدی گسترش فعالیت سلفی‌ها در سوریه احساس خطر می‌کند. اگرچه هنوز فاصله‌ی طرفین زیاد است. اما عقب‌نشینی ترکیه راه برای رسیدن به تفاهم را از ناممتمل بودن خارج ساخته است.

تغییرات در سیاست و ملاحظات امنیتی آمریکا گسترش فعالیت اسلام‌گرایان جهادی در سوریه و توسعه‌ی روابط شبکه‌یی آنها در جهان اسلام باعث شده است تا مبارزه با تروریسم اولویت اصلی آمریکا در سوریه شود. ایمن الظواهری در پیامی که اخیراً صادر کرد سوریه را به عنوان مرکز اصلی فعالیت القاعده اعلام کرد. البته قبلاً هم آمریکا به دلیل همین ملاحظات از تجهیز اپوزیسیون سوریه با سلاح‌های سنگین و استراتژیک خودداری کرد. همچنین در ماه‌های اخیر، ارسال اسلحه به مخالفان سوری کند شده است. دولت اواما در حال بررسی برخورد با گروه‌های معارض سوری است که در فهرست تروریسم قرار دارند. اما برخوردی شبیه حملات هوایمی‌بی‌سرنشین و یا عملیات میدانی و هوایی مشکلات جدی دارد و می‌تواند جنگ داخلی سوریه را پیچیده تر سازد. همچنین اجرای موفق برخورد با تروریست‌ها در سوریه نیازمند همکاری‌های تاکتیکی با دولت سوریه است. انجام این کار

با مشی تروریستی فراهم ساخته بود. این زیرساخت‌ها زمینه را برای فعالیت اسلام‌گرایان افراطی در جنبش اعتراضی مهیا ساخت. زیرساخت‌های فوق شامل انبارهای اسلحه، کانال‌های ارتباطی و منابع مالی هستند.

بر مبنای برخی از گزارش‌ها، دولت سوریه با گروه‌های همسو با القاعده، معتقد به تروریسم و یا مشی مسلحانه در درگیری‌ها در عراق و اسرائیل در دهه‌ی گذشته همکاری داشته است. جنگجویان مسلح از مرز سوریه وارد عراق می‌شدند و حملات تروریستی را انجام می‌دادند.

دولت سوریه فعالیت‌های تروریست‌های مسلمان در داخل خاک خود را کنترل می‌کرد، اگرچه میزان و دامنه‌ی این کنترل مشخص نیست. همچنین محتمل است که شبکه‌ی تروریست‌ها از حمایت دولت سوریه استفاده کرده و مخفیانه گروه‌ها و نقاطی را برای خودشان درست کرده باشند. اما تا قبل از سال ۲۰۱۱ که جنبش اعتراضی شروع شد، حداقل در ظاهر حکومت سوریه علی‌رغم برخی از

افغانستان، سرزمین اقلیت‌های قومی

اویماق‌های افغانستان

✎... کوهبندی

ترکان در شمال، شرق و مرکز خراسان چندین قرن قبل از اسلام جابه جا شده بودند. نویسندگان عهد کوشانی، در مجموع معتقد اند که این منطقه اول در دست ترکان کوشانی و سپس یفتلی (هیاطله و یاهون های سفید) قرار داشت. مارکوارت عقیده دارد که تا عصر ظهور اسلام خصوصیات نژادی و فرهنگی ترکان کاملاً در این منطقه محسوس بود. به قول اصطخری تا روزگار او ترکان زمین داور و خلج (در مرکز افغانستان کنونی) هیئت ظاهری و زبان خود را حفظ کرده بودند. تا قرن چهارم هج دولت سامانی روی این اقوام اعمال قدرت و نفوذ و یا از نیروی آنان بهره‌ی نظامی می‌گرفت. در این رابطه یکی از ملیت‌های بزرگ این سرزمین که در ولایات مرکزی و عمدتاً در ولایات غور زندگی می‌نماید، اویماق‌ها یا ایماق‌ها است. این ملیت که به باور محققان و مورخان خارجی و داخلی از ترکان قدیم و از صاحبان اصلی این سرزمین است، علاوه بر ولایات مرکزی در بخش وسیعی از ولایات شمال، بویژه ولایات قطغن زمین و در ساحات المار و قیصار ولایت بادغیس و

گردد. این موضوع اگر در سطح افغانستان هم مورد مطالعه قرار گیرد، دیده می‌شود که حدود ۵۰ درصد نامهای اماکن و محلات در سرتاسر کشور به آن زبان تعلق دارد. فشار سیاسی حاکم بر این ملیت سبب گردیده که مانند دیگر ملیتهای محروم زبان قومی خود را فراموش و به زبان حاکم تکلم کنند. در مورد خون ترکی این اقوام، عبدالحی حبیبی در اثر وزین و ماندگار افغانستان بعد از اسلام می‌نویسد: "در قرن اول اسلامی بر زابلستان دودمان رتیلان و بر کابل کابلشاهان و بر بامیان شیران و بر غزنه و گردیز لویکان و بر ولایات شمالی هندوکش، تگینان و بر غور و هرات سوریان حکم می‌راندند و تمام این خاندان‌ها مردم بومی و از بقایای فرماندهان محلی و یا کوشانی یفتلی افغانستان بودند."

وجه تسمیه‌ی اویماق‌ها بر این ملیت از آن جهت است که در ترکی کلمه‌ی اوی به معنای خانه و آق به معنای سفید است و در زبان دری اویماق یعنی قبایل سفیدخانه. بعضی از محققان، سوری‌های اویماق تبار را به نام تیموری هم یاد کرده‌اند. زبان و گویش محلی اویماق‌ها به زبان دری تعلق

موجودیت نام‌های بومی کابل مانند چنداول، ده بوری، دهمزنگ، ده کپیک، مراد خانی، کوه قروق، دیوان بیگی، فاضل بیگی، قرغه، چمتله، قروق تپیه، بابو قوچقار، چومله در پغمان، قره باغ، توتم دره، توغ بیردی، بیگلربیگی و غیره همه واژه‌های مربوط به زبان ترکی اند. علاوه بر شهر کابل، در شمال کابل حتی در دره‌های پنجشیر هم بسیاری واژه‌های مربوط به اماکن به آن زبان مربوط می‌گردد. این موضوع اگر در سطح افغانستان هم مورد مطالعه قرار گیرد، دیده می‌شود که حدود ۵۰ درصد نامهای اماکن و محلات در سرتاسر کشور به آن زبان تعلق دارد.

دارد. و یا به این مفهوم اگر زبان دری در افغانستان کنونی به ۲۶ نوع گویش محلی تقسیم بندی گردیده است، یکی از این گویش‌ها، گویش شیرین دری توسط اویماق‌هاست که اندکی با گویش هزاره‌های همجوار آن در شرق و گویش مردم هرات در غرب آن ملیت تفاوت دارد. این ملیت در دفاع از استقلال و آبادی این سرزمین، تاریخ روشن و ماندگاری دارد. شاهان غوری در افغانستان و شبه قاره‌ی هند بخش از آن تاریخ درخشان به شمار می‌رود. این ملیت از جمله‌ی ساکنان فراموش شده و به حاشیه رفته‌ی تاریخ معاصر افغانستان است که در مورد توسعه و انکشاف آن از طرف دولت‌های مرکزی توجه چندانی صورت نگرفته است. اکنون این ملیت در عرصه‌ی اقتصادی متکی به زراعت، مالداری، پیشه‌وری و تجارت کوچک بوده و در ساحات بزرگ زندگی مدنی امروز کشور بویژه در عرصه‌ی اقتصادی، سیاسی و علمی تا آن حدی که باید می‌درخشید، کم رنگ تر جلوه کرده است. امیدوارم در بودجه‌ی مالی سال ۱۳۹۳ کشور این ملیت رنج‌دیده و فراموش شده، مانند گذشته نادیده گرفته نشود.

کوهستانات ولایت فاریاب و ولایات غور و هرات زندگی می‌نمایند. ایماق یا اویماق کلمه‌ی ترکی است که معنا و مفهوم نسل، قوم و نسب را می‌دهد. ایماق‌ها عمدتاً به چهار قوم بزرگ تقسیم می‌گردند:

- ۱- جمشیدی ۲- تایمنی
- ۳- فیروزکوهی ۴- سوری

این اقوام به باور بسیاری از مورخان از ساله‌ی ترکان ساکایی اند که از عهد اوغوزخان، امپراتور معروف عهد عتیق تا کنون از غرب ولایت کابل تا هرات مستقر بوده‌اند. رنه گروسه، نویسنده‌ی فرانسوی، کابل شاهان قدیم را هم از نسب همان ترکان مغولی می‌نامد. موجودیت نام‌های بومی کابل مانند چنداول، ده بوری، دهمزنگ، ده کپیک، مراد خانی، کوه قروق، دیوان بیگی، فاضل بیگی، قرغه، چمتله، قروق تپیه، بابو قوچقار، چومله در پغمان، قره باغ، توتم دره، توغ بیردی، بیگلربیگی و غیره همه واژه‌های مربوط به زبان ترکی اند. علاوه بر شهر کابل، در شمال کابل حتی در دره‌های پنجشیر هم بسیاری واژه‌های مربوط به اماکن به آن زبان مربوط می‌

احمد شاملو

فروغ، شاعر جستجوگر



شعر فروغ همیشه برای من یک چیز زیبا بوده است، اگر این صفت برای بیان کیفیت شعر فروغ کافی باشد. فروغ، تا آن حدی که من می‌شناسم و به من اجازه می‌دهد که قضاوت کنم، در شعرش -همچنان که در زندگی- یک جستجوگر بود. من هرگز در شعر فروغ نرسیدم به آن جایی که ببینم فروغ به یک چیز خاصی رسیده باشد. همچنان که ظاهراً زندگی‌اش هم همین طور بود. یعنی فروغ چیز معینی را جستجو نمی‌کرد. در شعر او حتا خوشبختی یا عشق هم به مثابه‌ی چیزی که دنبالش برویم و پیدایش کنیم مطرح نمی‌شود. او در زندگی‌اش هم هرگز دنبال یک چیز خاص نرفت، خواه به وسیله‌ی شعر، خواه به وسیله‌ی فیلم و خواه به وسیله‌ی هر عامل دیگر. من او را همیشه به این صورت شناختم که رسالت خودش را در حد جستجو کردن پایان داد.

من هرگز ندیدم که فروغ چیزی را پیدا کند و آن چیز قانعش بکند. فروغ در شعرش دنبال چه چیزی می‌گشت؟ این برای من شاید به عنوان عظمت کار فروغ و اهمیت او مطرح بشود. من دلم می‌خواهد فروغ این طوری باشد. یعنی واقعاً این جوری فروغ را دوست می‌داشتم. می‌دیدم آدمی است که فقط جستجو می‌کند، اما این که چه چیز را جستجو می‌کند، این شاید برای خود او هم مهم نبود. آیا دنبال انسانیت مطلق می‌گشت؟ نه! آیا دنبال عشقی می‌گشت که وسیله‌ی باشد برای خوشبختی‌اش؟ نه! برای این که حتا دنبال خوشبختی هم نمی‌گشت. همه چیز را می‌دید و همه چیز را دوست داشت. زندگی از موقعی که خورشید روشن‌اش می‌کرد برای او قابل پرستش بود یا یک عامل وحشت. در حالی که هر دوی این‌ها بود، هیچ کدام آن‌ها هم نبود. او فقط می‌دید و دوست داشت، اما هیچ چیز خاصی در این زندگی نمی‌جست. و واقعاً آیا قرن ما چنان قدرنی است که ما چیزی بجویم و چیزی بیابیم؟ تصور نمی‌کنم. او حداقل به این حقیقت رسیده بود که دنبال چیزی نگردد.

نمی‌دانم این حرف تا چه حد می‌تواند از دهان من بیرون بیاید، چون من خودم به عنوان یک شاعر شناخته شده‌ام. ببینید، من فکر می‌کنم همیشه یک شاعر، اعم از نقاش یا موسیقی دان و غیره- چون من می‌خواهم همه‌ی این‌ها را در کلمه‌ی شاعر خلاصه کنم- همیشه یک آدم خوب و مهربان است. بنابراین اگر بگویم فروغ دنبال مهربانی و خوبی می‌گشت، در این صورت او باید می‌رفت جلوی آینه و به خودش نگاه می‌کرد. این جستجو از این نظر هست که خط معین و هدف معینی نداشت. شاید واقعاً دنبال چیزی هم می‌گشت. شاید به دنبال مرغ آبی بود. اما قدر مسلم این است که اسم آن مرغ آبی حتا "خوشبختی" نبود. شاید دنبال یک عروسک می‌گشت یا یک بازیچه، و یا شاید دنبال یک حقیقت بزرگ می‌گشت. هیچ کدام این‌ها را شعر او نشان نمی‌دهد و زندگی او لاقالب به من نشان نمی‌دهد. شاید کسانی که نزدیک‌تر به او بودند و معاشرت‌های زیادی با او داشتند، بدانند که او پی جوی چه چیزی بوده است. ما پس از این که فروغ را به قول اخوان "پرشادخت" می‌شناسیم و بعد از آن که او را جسمی می‌شناسیم که به قول ویکتور هوگو فقط وسیله‌ی هست برای این که روحی به روی زمین و میان ما باقی بماند، آن وقت این حرف‌ها را پیش می‌کشیم.

کسی که می‌رقصد به عقیده‌ی من زیبایی خطوط بدن را در حالات مختلف نه تنها نشان می‌دهد، بلکه ستایش می‌کند. فروغ معتقد به روحی در ورای جسم نمی‌توانسته باشد و خوشبختی را، شاید خوشبختی‌های کمی جسمی‌تر را، در همین چهارچوب زندگی جستجو می‌کرد و از این لحاظ چقدر واقع بین و حقیقت بین بود و ما این را در شعرش

می‌بینیم. اما همان طور که آن بالترین زیبایی را جستجو می‌کند در این خطوط، و این خطوط را در حالات مختلف قرار می‌دهد و آن‌ها را ستایش می‌کند؛ فروغ زندگی را در حالات مختلف جستجو می‌کند، برای آن که ستایش کند و زیبایی‌های آن را نشان بدهد. ببینید که از زندگی تا مرگ، در یک شعری که معشوق خود را وصف می‌کند، تن معشوق را وصف می‌کند. این حالات مختلف را میان دو قطب زندگی و مرگ قرار می‌دهد و یکی به یکی ستایش می‌کند. ما نمی‌توانیم در شعر فروغ به دنبال عشق به آن مفهومی که معمولاً در ادبیات و شعر ما بوده، باشیم. یعنی او دنبال یک مجهول مطلق نبوده است. شاید جستجوی او به این علت بوده که آن چه در بین تولد و مرگ ماست، و این همه چیز مبتدلی که در زندگی هست نمی‌توانسته انگیزه‌ی آن عشق بزرگ، و آن عشق عرفانی، باشد. شاید این جستجوی کیهانی بوده است. شاید وقتی فروغ این همه پستی و بیچارگی روزانه را می‌دید، نمی‌توانسته باور کند که این تن قالب و ظرف آن چنان چیز بزرگی باشد که ما اسم‌اش را عشق می‌گذاریم و به همین لحاظ او فقط به جستجو می‌پردازد. او گرد این ظرف می‌گردد، برای این که شاید راهی به آن حقیقت نامعلوم پیدا کند؛ حقیقتی که عظمت‌اش را می‌شود حس کرد. شاید او می‌خواسته بین تن و آن مفهوم عظیم رابطه‌ی پیدا کند. شاید می‌خواسته به آن حقیقتی دست پیدا کند که در نظر شاعران پیش از او و ما به صورت روح و عشق عرفانی تعبیر می‌شده است.

من معتقدم که این جستجو تماماً با توفیق همراه بوده است. درست مثل این است که ما بدون این که ظاهراً قصدی داشته باشیم، یعنی قصدی را ارائه بدهیم، می‌رویم از شهر بیرون و توی صحرا در جهتی یا در جهات مختلف به راه می‌افتیم. ممکن است که ما اعلام نکرده باشیم که به کجا می‌رویم و به چه کاری می‌رویم. اما آیا خود این عمل نمی‌تواند یک هدف و غایتی باشد؟ یعنی قدم زدن، تفریح کردن و لذت بردن از چشم اندازهای اطراف. من کلمه‌ی جستجو را در شعر فروغ به همین معنا می‌گیرم. فروغ جستجو می‌کند. اما در حالی که به جستجو می‌رود، ما را با چشم اندازهای گاهی فوق العاده زیبا و اغلب خیلی زیبای شعر خودش آشنا می‌کند. می‌بینیم که توی شعرش از زنی حرف می‌زند که زنبیلی به دست دارد و به خرید روزانه می‌رود. دیگر از این عالی‌تر چه چیز را می‌شود بیان کرد؟ او تمام این‌ها را به ما نشان می‌دهد. تمام چیزهایی که در روز بارها از جلو چشم ما می‌گذرند و ما آن‌ها را نمی‌بینیم. در حقیقت گردش فروغ بدون هیچ هدف معینی صورت می‌گیرد و پربارترین گردش ممکن هم هست. تنها نکته‌ی که به کجا می‌رود. احتمالاً اگر به جایی رسید، چه بهتر!

چرا ماندلا در افغانستان محبوب...؟

میدانند که به کمک غرب علیه شوروی پیشین راه اندازی شد.

روند عدالت انتقالی‌یی که قرار بود از سوی کمیسیون حقوق بشر افغانستان راه اندازی شود، عملاً با مخالفت حکومت روبرو شد و حتا گزارش‌های این کمیسیون در مورد چند دهه جنایت و کشتار در کشور بخت نشر و پخش نیافت. حکومت افغانستان از این هم فراتر رفت و جنگ و جنایت‌های تنظیمی سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ را که در کنار زبانهای گسترده‌ی مالی، به کشته‌شدن ۷۰ هزار تن انجامید، از نصاب درسی معارف حذف کرد. چرا که به گفته‌ی حکومتی‌ها، نشر این جنایت‌ها، "وحدت ملی" را تهدید میکرد. اما نلسن ماندلا وقتی به قدرت رسید، یکی از نخستین کارهایش تامین عدالت بود. اینکه عدالت مورد نظر وی چقدر از عدالت حقیقی فاصله داشت، موضوع دیگری است، اما ماندلا توانست از راه غرامت‌پردازی مجرمان به بازماندگان قربانیان، تهیه‌ی هزینه‌ی زندگی آنان و پوزش‌خواهی مجرمان از بازماندگان، به گونه‌ی درد ستم‌دیدگان را

عواملی که سبب شده تا نسل روشنفکران جدید، از ماندلا الگوگیری کند و به راه و رسم وی علاقمند شود.

ماندلا، نماد صلح

وقتی به ماندلا به قدرت رسید، تصور بسیاری‌ها این بود که وی شاید در تلاش انتقام‌گیری از سرده‌های آپارتاید باشد و به این ترتیب زمینه‌ساز یک تبعیض و خشونت سازمان یافته‌ی دیگر خواهد شد. چون پیش‌داوری رایج در باره‌ی آنانیکه مورد ستم قرار گرفته اند، اینست که وقتی به قدرت رسیدند، از پاکسازی دشمنان‌شان شروع میکنند. اما ماندلا خلاف این پیش‌بینی عمل کرد و با شعار "می‌بخشم اما فراموش نمی‌کنم"، زمینه‌های یک خشونت و تبعیض سازمان یافته‌ی دیگر را از میان برد که در نتیجه، صلح پایدار در افریقای جنوبی به بار نشست.

نسل جدید افغانستانی‌های روشنفکر که در جنگ بزرگ شده اند و بیشتر از دیگران طعم تلخ آنرا چشیده اند، علاقه‌ی به ادامه‌ی جنگ و خشونت ندارند؛ نسلی که در صدد یافتن راه و روشی است که ماندلا آنرا در افریقا دنبال کرد. نسل جدید در جستجوی صلح پایدار است، زیرا

در افغانستان سیاستگرانی که در گذشته مورد ستم و تبعیض قرار گرفته بودند، هنگامیکه به قدرت رسیدند، هرچه از توان‌شان بر می‌آمد علیه دشمنانشان دریغ نکردند. به بیان دیگر، فرهنگ سیاسی رایج در افغانستان، انعطاف‌پذیری و تساهل را نمی‌شناسد. نسل روشنفکران نو اما از این رویکرد بیزار است و بیشتر خواهستار همدیگرپذیری و آشتی ایده‌ها است تا نبرد گرم و خشونت‌زای افکار. ولی این دیدگاه به معنای عدالت‌گریزی نسل جدید نیست. روشنفکران جدید برعکس، بیشتر روی اصل تامین عدالت و برقراری صلح پایدار از این راه تاکید دارند؛ یکی از عواملی که سبب شده تا نسل روشنفکران جدید، از ماندلا الگوگیری کند و به راه و رسم وی علاقمند شود.

کم کند.

ماندلا با بخشش کسانی که در حق وی و سایر قربانیان آپارتاید سفید، ستم روا داشته بودند، در دل دشمنان خود نفوذ کرد و نه تنها که الگویی برای مردم کشورش شد، بلکه در سطح جهانی نیز برای خود نام و شهرت بیشتری کمایی کرد. اما در افغانستان سیاستگرانی که در گذشته مورد ستم و تبعیض قرار گرفته بودند، هنگامیکه به قدرت رسیدند، هرچه از توان‌شان بر می‌آمد علیه دشمنانشان دریغ نکردند. به بیان دیگر، فرهنگ سیاسی رایج در افغانستان، انعطاف‌پذیری و تساهل را نمی‌شناسد.

نسل روشنفکران نو اما از این رویکرد بیزار است و بیشتر خواهستار همدیگرپذیری و آشتی ایده‌ها است تا نبرد گرم و خشونت‌زای افکار. ولی این دیدگاه به معنای عدالت‌گریزی نسل جدید نیست. روشنفکران جدید برعکس، بیشتر روی اصل تامین عدالت و برقراری صلح پایدار از این راه تاکید دارند؛ یکی از

خواستهای این نسل تنها در پناه صلح تامین‌شدنی است.

ماندلا، علیه تبعیض

مبارزه‌ی نلسن ماندلا علیه تبعیض سفیدها شهرت جهانی دارد و یکی از عواملی هم که وی را به سمبول مقابله با آپارتاید مبدل کرد، شهادت و ایستادگی او در برابر ستمگران نژادپرست سفید بود. اینجا در افغانستان نیز تبعیض قومی، زبانی، مذهبی، جنسیتی و نژادی بحران‌ساز بوده و در برخی موارد به کشتارهای دسته‌جمعی و قتل-عام‌های قومی انجامیده است. همین حالا نیز تبعیض‌های زبانی و قومی رو به افزونی گرفته و شوونیزم‌ها گاهگاهی اینجا و آنجا خود را می‌نمایند. اما بخش بزرگی از نسل کنونی روشنفکران افغانستان به این تبعیض نفرین میکنند و با آگاهی از پیامدهای بد آن، از هر راه ممکن با این پدیده مبارزه می‌نمایند. بازهم این ماندلا است که الگویی برای آنان میشود و پیش‌قراول نسل جدید برای دنیای خالی از خشونت، انتقام‌جویی، نفرت و تبعیض.

فشرده‌ی سیمینار آسیب‌شناسی...

که روی چگونه مکانیزمی کار شود تا جنایت در آینده اتفاق نیافتد. یکی از راه‌ها تعقیب قوی محکمه‌ی هالند است. هر سازمان حقوق بشری میتواند گپ بزند و قضایا را مطرح کند. بحث دوم عدالت انتقالی است که می‌تواند ممد ثابت شود."

عزیز رفیعی، رئیس اجرایی مجتمع جامعه‌ی مدنی افغانستان

"سرگذشت سی سال افغانستان به همان اندازه دردناک است که تاریخ این کشور دردناک است. افغانستان کشوری است که همیشه تجربه‌ها را پذیرفته اما عمل نکرده است. شما کسانی هستید که مستقیماً از این مصیبت ضرر دیده اید. سه پولیگون ثبت تاریخ است. در اولین سندی که تعداد قربانیان را تشریح می‌کند، ۳۷ هزار قربانی شامل است. در این سند آمده است که افغانستان تا سال ۱۳۵۷، ۷۵۰ نفر دکتر داشت که از این جمله، ۳۵۰ نفر توسط حزب

برگی از تاریخ

توغل

تکرار تاریخ

محمّد یعقوب فان، کندک مشر توپچی که در فرانسه تمصیل و در عهد امانی به طرفداری شاه به جدیت و صداقت کار کرده بود، در نظام بعدی به زندان افتاد. وی اوضاع کشور و مردمش را طی یک نثر مختصر اما پر معنا و عاطفی چنین تصور کرده بود: "من در این اقیانوس بدبختی ممکوم به فنا هستم، فریاد و ناله، دشنام یا التماس. بغض یا محبت، کوشش یا سستی هیچکدام مانع غرق شدن من نخواهد بود. من ممکوم به عذاب استم و در این باتلاق متعفن لفظه به لفظه فروتر میروم، شیون من بجایی نمیرسد و ناله‌ام دلی را متأثر نمیگرداند. هرکس در اطراف من در این منجلاب پر از تیغه‌های زهرآگین و گزنده‌های کشنده، غوطه ور است و همه همدرد و هم بند من است. هر یک به نموهی خاصی با این عذاب دست به گریبان است. همه با ناله و ضجه آرزوی مرگ می‌نمایند و در عین حال همه از مرگ هراسان اند، با آنکه متا برای لفظه‌ی طعم شیرین زندگی نهشیده اند. در این جهنم که من می‌زیسم، نور و هوا وجود ندارد، نعره و فریاد از نزدیکترین مسافتی شنیده نمیشود، تشنجاتی که روح ما را شکنجه می‌نماید، از کوتاه‌ترین فاصله‌ی دیده نمیشود. سکوت و ظلمت بر این قبرستان وسیع مکمفرماست، این سکوت و ظلمت لایتناهی به قدری ومشت آور است که آلام دیگری در برابرش ناپیوز است. ترس و ومشت سراپای ما را فراگرفته، بدگمانی و بدبینی بالای سرما فیمه افراشته، دیگر از سایه‌ی فود بیمناک و از برادر فود بدگمانیم، همه از هم و با هم رنج می‌بریم، همه از هم و با هم می‌ترسیم، همه از هم و باهم فریاد می‌کشیم، همه از هم و باهم ناراضیم، همگی از هم متنفر و بیزاریم، ولی همگی باهم این جهنم واقعی را به وجود آورده ایم.

راستی و درستی، وطنفواهی و نوع پروری کلمات متداوله‌ی ماست، ولی درعمل جز ترس و کینه، رنج و بدبختی ماصلی نداریم. آنچه در محیط ما وجود دارد، برای تشدید شکنجه و افزایش رنجهای ماست. علمای علاج از عمل نیک ممروم اند، پاسبان دزد است، قاضی راشی است، دولت هم دشمن جان ماست، فرهنگ کانون جهل و فساد گشته و عدلیه مرکز ظلم و قساوت. همه میدانیم و همه آهسته آهسته این قضایا را صمبت می‌نمائیم. با وجود آن به متعالمان و ملانمایان امتراهم می‌گذاریم، از پاسبان می‌ترسیم، به قاضی التماس میکنیم، از دولت انتظار شفقت و مساعدت داریم و برای دفع ظلم به حکومت پناه می‌بریم. اما امتراهم ما به عالم نمایان، ترس از پولهیس، التماس ما به قاضی، دادفواهی ما به حکومت و عدلیه همه (ریاکاری و دروغ است و دعای علما و عدالت قاضی از آن دروغ‌تر.

دروغ آتش جهنم ماست، دروغ ماده‌ی اولیه این کارخانه رنج و عذاب است، دروغ ممصول تمام نشدنی این مزرعه آفت و الم است. آری دروغ تفم پرماصلیست که لاینقطع در سرزمین بلاکاشته شده و میوه‌ی آن بر فرمان کینه و عداوت تنفر و بدبینی افزوده می‌رود. دروغ کانسرت شیاطین و آهنگ عزائیسست که در سرتاسر این قبرستان نوافته میشود، دروغ سرود جهنمیان است.

زندگی ما چیست؟ در میان شعله‌های جهنم می‌فندیم، گریه می‌کنیم، می‌ترسیم، مایوسیم، امید می‌روئیم و نمو می‌کنیم، گل میدهم و پژمرده می‌شویم. لیکن لهیب این آتش سوزنده‌ی ما ابدیست. مگر نسلهای آینده‌ی ما نیز در این جهنم برای ابد فواهند سوخت.

اصلاً زندگی ما به معنای مال وجود ندارد، زندگی ما به فردا اماله میگردد و ما به فردا علاقه مندیم، فردایی که امروز نمی‌شود و در پی فود فردای دیگری دارد. با وجود آن، این مرجع امید ماست. فردا آهنگ یکنواخت و تنها آهنگ امید بفتیسست که در سرتاسر جهنم ما طنین می‌اندازد. فردا سرور دایمی ماست، فردا نان فواهم فورد، فردا دفع ظلم فواهد شد، فردا الام و مصایب ما کمتر فواهد شد، فردا دژفیمان ما دست از شکنجه و تعذیب ما فواهد کشید، فردا صدای شلاقی که استفوان های ما را فورد می‌کند، شنیده فواهد شد، ما منتظران این فردا استیم."

برگرفته از کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ"، تالیف میر غلام

محمد غبار

.....

بی اعتمادی ملی به پول افغانی

صاحبان سرمایه‌ی فکری و قوای بشری را هم محدود می‌سازد. لذا آنان هم ناگزیر به کوچ‌کشی هستند. با خروج نیروهای خارجی از کشور خود به خود هم عرضه‌ی اسعار خارجی به بازار تقلیل یافته و بر مبنای سازوکار بازار و یا قانون عرضه و تقاضا، قیمت اسعار خارجی افزایش می‌یابد. کاهش ورود اسعار خارجی به بازار داخلی و بویژه به بازار کار هم تاثیر عمیق داشته، سبب کاهش درآمد و افول در بازار کار میگردد. اگر این شک و تردید و یا بی باوری نسبت به آینده ادامه یابد، شهروندان کشور در مجموع ناگزیر اند تا اسعار شان را به پول باثبات تبدیل و در نتیجه بازار اسعار را با پول افغانی اشباع و اسعار خارجی را ذخیره و یا از کشور خارج سازند. این وضعیت بیماری روانی مردم را تشدید و اوضاع را به شکل ناخواسته به دهه‌ی هشتاد شبیه می‌سازد.

اکنون یک کیلو گاز در جریان ۱۵ روز از ۵۰ افغانی به ۸۷ افغانی و یک سیر کچالو از ۱۲۰ افغانی به ۲۸۰ افغانی افزایش یافته است. متأسفانه با وجودیکه افکار عامه از طریق رسانه‌ها هر روز بازتاب می‌یابد، ولی گوش شنوا و مقام مسوول وجود ندارد که به این بحران رو به ازدیاد پاسخ مناسب ارایه نماید. این روند در وضعیتی ادامه دارد که در سمت جنوب کشور و حتا همین ولایات نزدیک به کابل هم به جای پول افغانی، اسعار کشورهای همسایه بویژه کلدرا پاکستانی از جمله‌ی اسعار با اعتبار به شمار رفته و کار بازار با استفاده از آن صورت می‌گیرد. حال اگر در سمت جنوب اسعار یک کشور و در سمت غرب اسعار کشور دیگر و در شمال پول کشورهای مختلف برای برون کردن پول افغانی از بازار فعال باشند، سرانجام وضعیت اعتباری این پول میان چند ولایت مرکزی تا چه زمانی اعتبار قانونی اش را حفظ خواهد کرد؟ این وضعیت در حالی ادامه دارد که بودجه‌ی ملی سال ۱۳۹۳ کشور از دهلیز مجلس سنا به مجلس نمایندگان رسیده است.

جای تعجب در اینست که وزیر مالیه‌ی کشور هر سال و بویژه امسال خیر از افزایش ۲۷ درصدی در بودجه مالی

سال نو خبر می‌دهد، ولی بازار به گونه‌ی عینی از سقوط ارزش پول افغانی تا سطح ۲۰ درصد را شاهد است. این بی اعتمادی تنها به پول افغانی ارتباط نمی‌گیرد، بلکه بی اعتمادی به بودجه‌ی سال مالی که مجلس نماینده‌گان آنرا غیرعادلانه و نامتوازن خوانده، اوضاع را تیره تر ساخته است. مجلس نمایندگان این بودجه را بودجه‌ی سمتی خوانده که در آن نیازمندی‌های اساسی مردم بویژه مناطق انکشاف نیافته به گونه‌ی عمدی از برنامه ریزی انداخته شده است. این بی اعتمادی، علاوه بر بی ارزشی روبروشدن پول افغانی در کنار دغدغه و اضطراب از عدم امضای پیمان امنیتی که در جو مشکوک مسموم کننده‌ی آن بعضی طاقت وران بی طاقت گردیده و مساله‌ی زبانی و تباری را دامن می‌زند، در مجموع همه در کنار هم سبب گردیده وامکانات دسترسی به اعتماد و باور به وحدت ملی را زیر فشار قرار داده است.

پیمان همکاری‌های درازمدت ایران

و...

منطوقی خواهد بود.

توسعه روابط با ایران یا اعمال فشار بر امریکا

طرح امضای پیمان با ایران در حالی که هنوز سرنوشت موافقتنامه‌ی امنیتی افغانستان و امریکا، مشخص نشده، در کنار ایجاد شک و تردیدهای جدی، طرفدارانی هم دارد و عده‌ی بی و بخصوص از نظر اقتصادی آن را به نفع افغانستان می‌داند. احمد بهزاد، نماینده‌ی هرات در مجلس نمایندگان می‌گوید که برای عملی کردن اصل توسعه روابط با همسایگان، افغانستان باید با کشوری چون ایران پیمان همکاری‌های درازمدت به امضا برساند. اما آقای بهزاد معتقد است که در شرایط فعلی بحث همکاری‌های استراتژیک با ایران از سوی افغانستان، بیشتر اعمال فشار بر امریکا تلقی می‌شود نه توسعه روابط با یک کشور همسایه. اما علم ایزدیار، معاون مجلس سنا افغانستان می‌گوید: قضاوت در مورد

این پیمان هنوز به دلیل مشخص نبودن جزئیاتش، پیش از وقت است. اما او نیز تأیید می‌کند که اگر هدف از طرح این مساله راه اندازی یک بازی سیاسی مرتبط با موافقتنامه‌ی امنیتی افغانستان و امریکا باشد، به ضرر افغانستان است. به باور آقای ایزدیار چنین بازی به فرجامی نخواهد رسید. او معتقد است: مردم افغانستان بیدار هستند و اجازه نمی‌دهند که کاری برخلاف منافع آنها صورت گیرد. آقای ایزدیار در عین حال ایجاد توازن در روابط افغانستان با کشورهایی را که در این کشور تضاد منافع دارند، لازمی می‌داند.

چراغ سبز به مخالفان امریکا در ایران

آقای بهزاد به این باور است که سلیقه‌های ایرانیان در مورد حضور امریکا در افغانستان متفاوت است. او به گفته‌های اخیر سفیر ایران در افغانستان مبنی بر احترام به تصمیم افغانستان در امضای موافقتنامه امنیتی با امریکا، اشاره کرد و گفت: میانه روها در ایران پذیرفته‌اند که افغانستان ناگزیر است با امریکا در ارتباط باشد. اما به گفته آقای بهزاد، شماری از سیاستمداران در ایران هستند که نه تنها از رابطه‌ی افغانستان با امریکا، بلکه از رابطه‌ی کشور خود با امریکا ناراضی هستند. از نظر آقای بهزاد طرح پیمان همکاری‌های درازمدت با ایران، چراغ سبزی از سوی آقای کرزی به این مخالفان است تا نگرانی آنها را از روابط افغانستان با امریکا رفع کند.

اهمیت اقتصادی پیمان با ایران

سید مسعود، استاد اقتصاد در دانشگاه کابل می‌گوید که همکاری‌های منطقه‌ی بی می‌تواند نقش به‌سزایی در رشد اقتصادی افغانستان داشته باشد. او می‌گوید که با توجه به رشد صنعت و تکنالوژی در ایران، رابطه‌ی فرهنگی و تاریخی افغانستان با این کشور و حضور دو میلیون مهاجر افغان در ایران، رابطه با این کشور باید بسیار محتاطانه پیش برده شود. به گفته‌ی آقای مسعود، افغانستان تنها در سال گذشته دو میلیارد دالر کالا از ایران وارد کرده است و همچنان برق منطقه‌ی غرب افغانستان که تا حدودی رونق اقتصادی داشته است، از ایران تأمین می‌شود. او به فرصت طلایی حمل و نقل در بندر چابهار اشاره می‌کند که به تازگی از سوی ایرانی‌ها برای افغانها فراهم شده است. افغانستان برای دسترسی به آب‌های آزاد به همسایگانش از جمله ایران و پاکستان

وابسته است. روابط پرتنش سیاسی پاکستان و افغانستان در سالهای گذشته، بارها سبب شده است که تاجران افغان از سوی پاکستان تحت فشار قرار گیرند. با این حساب افغانستان همواره به دنبال گزینه‌های دیگر برای فرار از انحصار پاکستان بوده و یکی از راه‌هایی که به آن چشم دوخته، بندر چابهار ایران است. به همین دلیل افغانستان در سالهای گذشته به رغم نامنی شدید، جاده‌ی دل‌آرام زرنج در جنوب افغانستان را ساخت، تا شاهراه حلقه‌ی بی افغانستان را به شبکه‌ی راه ایران وصل کند. به باور استاد مسعود، اگر روابط اقتصادی افغانستان با ایران به خوبی مدیریت شود، افغانستان از آن منافع زیادی خواهد برد.

نگاه ایران

عده‌ی بی از ایرانیان نیز طرح پیمان همکاری‌های درازمدت افغانستان و ایران را مناسب و به نفع دو طرف می‌بینند. از نظر تورج اتابکی، تحلیلگر مسایل ایران در هالند، زمان برای اجرای چنین طرحی مناسب است. به نظر آقای اتابکی، وزارت امور خارجه‌ی افغانستان همیشه تلاش کرده است به ایران نشان دهد که هرگونه توافق امنیتی با امریکا به معنای همسویی افغانستان با امریکا در قبال ایران نیست و تا حدودی در این کار موفق بوده است. آقای اتابکی معتقد است که حالا ایران نیز مخالفت جدی با حضور امریکا و ناتو در افغانستان ندارد، زیرا به گفته‌ی او در این صورت وضعیت قابل پیشبینی است، اما اگر خارجی‌ها بیرون شوند، وضعیت غیرقابل پیشبینی خواهد شد و این چیزی است که ایران نمی‌خواهد. تورج اتابکی باور دارد که حتا اگر دولت در ایران عوض نمی‌شد، دولت ایران از حضور محدود و مشخص نیروهای خارجی در افغانستان ناراضی نبود. اما حالا که یخ روابط سیاسی ایران و غرب نیز در حال آب شدن است، ایران هرگز مایل نیست در افغانستان دست به کاری بزند که هم ثبات این کشور را به خطر بیاندازد و هم غرب را علیه خود حساس کند. علی اضغر رضانپور، دیگر تحلیلگر امور ایران در لندن نیز باور مشابهی دارد. او می‌گوید: ایران با امریکا در عراق همکاری کرد. در افغانستان پس از بن نیز به نحوی با امریکا همسو بوده است. بنا بر این امریکا این را می‌داند و از گسترش همکاری میان ایران و افغانستان، هراس جدی ندارد.

بررسی شتاب زده از جنبش...

جنبش...

و دیدگاه دومی، این ستم را نه از جانب یک ملیت بر سایر ملیتها، اقوام، اقلیت‌های ملی و مذهبی، بلکه مشخصاً با دیدگاه طبقاتی به موضوع نگریسته و آنرا ناشی از ستم طبقه‌ی حاکمه‌ی یک ملیت و در تباری با طبقات حاکم سایر ملیت‌ها بر ملیت‌ها، اقوام و اقلیت‌های ملی و مذهبی می‌دانست.

در نگرش سیاسی این دسته، افغانستان بعد از سقوط سلسله‌ی مغولی در هرات، دو مرحله از تاریخ‌اش را را سپری کرده است.

مرحله‌ی اول زمانی آغاز شد که سلسله‌ی هوتکی و درانی بعد از ایفای خدمات کشوری و لشکری و جلب اعتماد، بعد از دست‌یابی به مقامات عالی‌ی نظامی و ملکی به تیول و اقطاع وسیع با استفاده از فشار نظامی در مناطق دیگر ملیت‌ها و اقوام دست یافت.

مرحله‌ی دوم زمانی آغاز گردید که این ستم علاوه بر پایه‌ی اجتماعی درونی، به حامی بیرونی نیز دست یافت و با حمایت استعمار علاوه بر حفظ قدرت سیاسی به توسعه، نفوذ و تصرف ملکیت‌ها و اراضی متعلق به دیگر ملیت‌ها و اقوام هم پرداخت.

در دیگاه این دسته، حصول استقلال سیاسی بعد از سال ۱۹۱۹ نیز چندان به حال ملیت‌ها و اقوام تحت ستم سودمند ثابت نگردید. از اینکه بعد از حصول استقلال، ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به صورت بنیادی و عمیق دچار تغییر و دگرگونی نگردید. بنا ستم ملی نه تنها تقلیل نیافت، بلکه در ابعاد مختلف مانند گذشته انکشاف یافته و در زمینه‌های فرهنگی، بویژه در عرصه‌ی تحمیل ستم زبانی و غرور قومی، رسمیت بیشتر یافته و با دادن امتیازات سیاسی، نظامی و اسکان

ناقلان توسط قوانین و یا فرامین دولتی به ستم مضاعف مبدل شده است. در جریان دهه‌ی ۱۳۵۰ و بخصوص بعد از موضوع پشتونستان و منازعه‌ی مرزی، این باور توسط کشورهای همسایه هم دامن زده شد. لذا این پدیده که در گذشته به عنوان معضله‌ی داخلی پنداشته می‌شد، به یکبارگی منابع حمایتی در بیرون یافت و به یک منازعه‌ی منطقوی مبدل گردید. رهبران این دسته که اغلب از درون حزب دموکراتیک خلق به این باور رسیده بودند، دیگر گروه‌های چپ را که بر مبنای مبارزه‌ی طبقاتی برای دست‌یابی به قدرت سیاسی تلاش میکردند، ترفند دیگر برای استمرار ستم ملی

شدیم، با ایجاد جریانهای متعصب در کشور، مخالفت‌های سمتی و قومی به شدت دامن زده شد. جنبش اخوان المسلمین که به رهبری حسن البنا در سال ۱۹۲۸ در مصر بنیانگذاری گردیده بود، بعد از ۴۰ سال در افغانستان وارد شد و به زودی میان اقشار مختلف جامعه جای پا باز کرد. این جنبش اگر در آنجا در تقابل با سیکولاریزم و وطن پرستی از نوع ترکیه بعد از جنگ اول جهانی، توسط خود مصر شکل گرفت، در اینجا توسط دانش‌آموختگان برخاسته از آن بستر وارد شد و در تضاد با سیکولاریزم چپ‌گرا و گرایشات قومی و به گونه‌ی در هماهنگی با دربار اعلام موجودیت نمود.

اخوانی‌ها در جو نامساعدی که در آن فرصت تفکر و راه حل خردمندان به بن بست رسیده بود، به جای جستجوی راه حل‌های دیگر، فقط راهکار افراطیت و استفاده از ابزار خشونت را برگزیدند. استفاده از خشونت برای به دست آوردن قدرت سیاسی در همان آغاز کار(حمله به سیدال سخندان، از رهبران شعله‌ی بی) اخوانی‌ها را نه تنها با نظام وقت در تقابل قرار داد، بلکه خوف و ترس اسلام‌گرایان سیاسی دیگر را که حول دربار گرد آمده بودند نیز در پی داشت. سرانجام، اخوانی‌ها پا به فرار گذاشته و در پاکستان جای امنی برای خود یافتند.

این جنبش از همان ابتدا با ناسیونالیزم در تعارض قرار گرفت و میان گزینه‌های مختلف بیشتر با پان اسلامیزم و جهان وطنی نزدیکی نشان میداد. آنگونه که اخوانی‌ها در مصر خواب یگانگی جهان اسلام و یا حداقل جهان عرب را می‌دیدند، این جنبش در افغانستان نیز در نهایت خواب یگانگی مسلمانان آسیای میانه و جنوب آسیا را در رویا می‌پروراند. اما افغانستان کشور چندفرهنگی و کثیرالملیتی بود که فرهنگ مشترک و ریشه‌های مشترک تباری آنرا با همسایه‌ها و در کل با جامعه‌ی بشری پیوند میداد که گذشته از موقعیت جیوپولیتیک آن، این جغرافیا را نهایت حساس

پنداشته و با الگوگیری از چه گوارا و ایجاد هسته‌های جنگی در کوهپایه‌های دور از دسترس نظام پرداخته و بر این باور بودند که با انکشاف جنگ‌های پارتیزانی درون دیگر ملیت‌ها، پایه‌ی اجتماعی ایجاد کرده و سرانجام در پیوند و همبستگی ملیت‌های محروم به قدرت سیاسی دست خواهند یافت. اما آنان در کوه بودند که کودتای ۷ثور ۱۳۵۷ به وقوع پیوست و نگرش نو بر کشور حاکم گردیده و منازعه وارد مرحله‌ی جدید گردید.

ج: اخوان المسلمین (اخوانی‌ها)

آنگونه که در شماره‌های پیشین صدای مردم یادآور



افغانستان در باتلاق فساد آب از سرچشمه گل آلود است



کمک‌کننده‌ی افغانستان بوده است، نیز دست بلندی در افزایش فساد کنونی داشتند و دارند. دولت‌های غربی در آغاز حضورشان در افغانستان بیشتر کمک هایشان را از طریق انجوها به مصرف می‌رساندند که شفافیت چندانی در عملکرد آنان نبود. از سوی دیگر، این دولت‌ها، قراردادهای کلان شان را با شرکت های خصوصی وابسته به مقامهای دولتی افغانستان می بستند که آنهم نظارت شفافیت نداشت. این کار که برای تحکیم نفوذ غربی‌ها در افغانستان صورت می‌گرفت، زمینه‌ساز فساد بزرگی شد که اکنون سر تا پای دولت کابل را فرا گرفته است.

دولت‌های غربی همین اکنون نیز که بیشتر کمک‌های خارجی از طریق دولت افغانستان مصرف می‌شود، برخی قراردادهای با شرکت‌های خصوصی مورد حمایت خود امضا میکنند که این کار همچنان منجر به گسترش و تداوم فساد در کشور میشود.

به باور مرکز مطالعات صلح و توسعه، در حالیکه فساد در دولت افغانستان به حدی ریشه دوانده که حتا پای مقامهای ارشد دولتی نیز در آن دخیل است، مبارزه با این مقامها آنهم با اتکا به یک چنین دولتی ممکن به نظر نمی رسد. از این نظر، چشم امیدها به دولت آینده افغانستان دوخته شده که قرار است تا چند ماه دیگر روی کار بیاید؛ دولتی که امید می‌رود از اراده‌ی قوی سیاسی برای مبارزه با فساد برخوردار باشد و فسادزدایی را از سطوح بالایی دولت آغاز کند. در این صورت، خارجی‌ها نیز جرئت دامن‌زدن به فساد را نخواهند داشت.

سازمان شفافیت بین الملل به تازگی در گزارشی دولت افغانستان را سومین دولت فاسد دنیا معرفی کرد. دولت کابل سال گذشته نیز در این جایگاه قرار داشت و با گذشت یک سال از وعده و وعیدهای دولتمردان افغانستان برای نابودی و یا کاهش فساد، اکنون دیده میشود که دولت کابل هیچ پیشرفتی در زمینه نداشتن است.

تنها کاری که دولت افغانستان در دوازده سال گذشته کرده، ایجاد کمیسیون ها و نهادهای گوناگون که ادعای مبارزه با فساد را داشته اند، بوده است. اما این نهادها در کنار اینکه موثریتی در فسادزدایی نداشتند، خود بخشی از فساد رایج کنونی در دولت شده اند و تلاشها برای زدودن فساد را پیچیده‌تر کرده اند.

این نهادها در چند مورد از فعالیت خورد و ریز که آنهم سرانجام مشخص و امیدوارکننده‌ی نداشتند، تلاش کرده اند تا به گونه‌ی نشان دهند که کارشان را تا حدودی بلد اند، اما این تلاش‌ها یا از صداقت کامل برخوردار نبوده و یا هم پشتیبانی و همکاری سایر نهادهای دولتی را با خود نداشتند است.

حکومت صرف در ظاهر از فسادزدایی سخن گفته اما در عمل اراده‌ی سیاسی برای انجام این کار را نداشته و زمینه را برای گسترش فساد بیشتر مساعد کرده است. در دوازده سال گذشته از چند وزیر گرفته تا برخی مقامهای پایینتر به دست داشتن در فساد متهم شده‌اند، اما هیچ یک از این مقامها به دادگاه کشانده نشده و پشت میله‌های زندان را تجربه نکرده‌اند. این کار به آن عده از مقامهای دولتی که جرئت اختلاس و فساد اداری را نداشتند، شجاعت زیادی داد و آنان با دست باز به این پیشه‌ی پرسود پیوستند.

با اینهمه، تنها دولت افغانستان در گسترش فساد مقصر نیست. دولت های غربی، بویژه ایالات متحده‌ی امریکا که در دوازده سال گذشته بزرگترین

حکومت صرف در ظاهر از فسادزدایی سخن گفته اما در عمل اراده‌ی

سیاسی برای انجام این کار را نداشته و زمینه را برای گسترش فساد

بیشتر مساعد کرده است. در دوازده سال گذشته از چند وزیر گرفته تا

برخی مقامهای پایینتر به دست داشتن در فساد متهم شده‌اند، اما هیچ

یک از این مقامها به دادگاه کشانده نشده و پشت میله‌های زندان را تجربه

نکرده‌اند. این کار به آن عده از مقامهای دولتی که جرئت اختلاس و فساد

اداری را نداشتند، شجاعت زیادی داد و آنان با دست باز به این پیشه‌ی

پرسود پیوستند.

پیمان همکاری‌های درازمدت ایران و افغانستان؛ چرا حالا؟

خارجی دو کشور روی تهیه‌ی متن این پیمان کار می‌کنند.

او می‌گوید که زمان مشخصی برای تکمیل متن و امضای این پیمان، تعیین نشده است. آنگونه که آقای موسازی می‌گوید، فشرده‌ی مسایلی که در این پیمان درج خواهد شد، در اعلامیه‌ی مشترک دو کشور بیان شده است.

در این اعلامیه که در سایت وزارت خارجه منتشر شده چنین آمده است: قرار توافقات صورت گرفته، این پیمان، همکاری‌ها میان دو کشور را در ساحات سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی در بر خواهد گرفت. این پیمان در برگیرنده‌ی منافع هر دو کشور در راستای تامین صلح و امنیت...

زینب محمدی

بی‌بی‌سی

افغانستان، سوالات زیادی را خلق کرد و تحلیل و تفسیرهایی را به دنبال داشت: امضای پیمان با ایران؟ چرا حالا؟ آیا این اقدام آقای کرزی به معنای فشار بر امریکا است تا نشان دهد که می‌تواند هم پیمان منطقه‌ی قدرتمندی داشته باشد؟ یا به معنای اطمینان دادن به ایران قبل از امضای موافقتنامه‌ی امنیتی امریکا؟

هرچند جزئیات پیمان همکاری‌های درازمدت ایران و افغانستان هنوز مشخص نیست. جانان موسازی، سخنگوی وزارت امور خارجه می‌گوید که وزرای



حامد کرزی، رئیس‌جمهور افغانستان و حسن روحانی، هم‌تای ایرانی‌اش، یکشنبه، هفتم قوس در کاخ سعدآباد تهران، اعلام کردند که پیمان همکاری‌های درازمدت امضا می‌کنند. این خبر، در بازار پرتب و تاب سیاسی این روزهای

درست در زمانی که گروه‌های سیاسی و نهادهای مدنی در افغانستان بر امضای موافقتنامه میان این کشور و امریکا اصرار دارند و حامد کرزی انکار، سخن از آمادگی برای بستن یک پیمان دیگر است. این بار میان افغانستان و ایران.